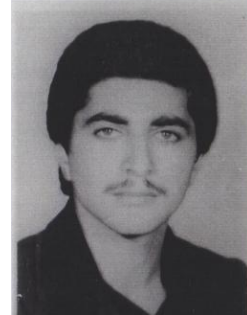


رفیق حمید پور قاسمی آستانه



حمید در سال 1338 در شهر آستانه اشرفیه متولد شد. مراحل ابتدائی و متوسطه تحصیلاتش را در آستانه ادامه داد و در لاهیجان به پایان رساند و در اواخر همین دوران با مسائل سیاسی آشنا شد. با اعتلای جنبش انقلابی و ضد دیکتاتوری شاه، مبارزهٔ فعالی را در صفوف مردم به پیش برد. بعد از پیروزی قیام شکوهمند بهمن، همراه با ورودش به دانش سرای تربیت معلم رشت، به " سازمان چریک های فدائی خلق ایران" پیوست و در مدت کوتاهی با اعلام موجودیت " راه کارگر" به سازمان ما ملحق شد و با نام سازمانی فرامرز در صفوف مبارزین راستین راه رهایی طبقهٔ کارگر قرار گرفت. در این دوران فرامرز با فعالیتی خستگی ناپذیر، تلاش خود را اساساً در دو عرصه به پیش می برد، از یک سو تمام هم خود را در خدمت به توده ها و ایجاد پیوندی ارگانیک با زندگی زحمت کشان و کاشتن بذر آگاهی سیاسی نسبت به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به کار گرفت و در این زمینه با وجود مزاحمت های فراوان و تهدیدهای مکرر از طرف نیروهای رژیم، توانست خود را به عنوان یک دوست، یک محرم اسرار و یک کمونیست به مردم و بسیاری از روستائیان معرفی نماید و آنان نیز با قضاوت روی صمیمیت، صفا و وفاداریش به مردم، او را در صفوفشان پذیرفتند. حمید شب ها به روستاهای اطراف می رفت، در قهوه خانه ها حضور می یافت، در منزل دهقانان می خوابید، به هنگام درو به همراهشان در شالیزارها حضور داشت. به مشکلات و زندگی شان توجه می کرد و یاد می گرفت و متقابلاً راه سعادت و زندگی بهتر را به آنان می آموخت.

از سوی دیگر برای شکستن نفوذ " راست" و نجات نیروهای صدیق و رزمنده ای که صرفاً تحت تأثیر نام و سابقهٔ فدائی و برای خدمت به خلق به دام فرمیست های خائن می غلطیدند، تلاش شبانه روزی را آغاز نمود. به همین خاطر به عنوان یکی از

وظائف مهم، برخوردی آگاه‌گرانه را در برابر این نیروها پیشه نمود و طی یک سال مبارزه قادر شد در کنار دیگر یارانش، بخش قابل توجهی از نیروهای جوان چپ را با خیانت رفرمیسم آشنا سازد. و آنها را به صفوف سازمان و انقلاب سوق دهد. و این البته تمام خصوصیات انقلابی او نبود، وفاداری او به آرمان پرولتاریا بیش از هر چیز در تعهد او به اصولیت و " انضباط حزبی " خود را نشان می‌داد. او تمامی مسائل را آگاهانه می‌پذیرفت و به طور آگاهانه با تمام هستی خود در انجامش تلاش می‌کرد. هرگز بار مشکلات و خستگی کار کمر او را خم نکرد و لبخند را از لبانش نزدود. هرگز در مقابل انجام وظائف، نه نگفت و هرگز در خدمت به مردم به خود تردید راه نداد و این همه البته تنها به ایمانش به آینده و سوسیالیسم استوار بود که بارها آن را به زبان آورد. تواضع، صداقت و روحیه شاد و شوخ طبعی او در خاطره تمام کسانی که به گونه ای با او ارتباط داشته اند، نقش بسته است. رفیق حمید در بهار سال 60، در تداوم فعالیت انقلابی دستگیر می‌شود. از ابتدای دستگیری در خیابان با قنடاق تفنگ آزمون آغاز می‌گردد. و با صورت و دهان غرقه در خون به سیاه چال های خمینی برده می‌شود. در درون زندان زیر شدیدترین شکنجه های قرون وسطا قرار می‌گیرد و در تمام این دوران با احساس غرور در حفظ اسرار تشکیلات، هدف های رژیم را به سنگ می‌کوبد. رفیق با وجود اطلاعات زیاد از تشکیلات منطقه و در شرایطی که امکان عقب نشینی از اطلاعات او مقدور نبود، با اراده بلشویکی خود از موجودیت سازمان منطقه حفاظت نمود و با گذشتن از هستی خویش، سدی نفوذ ناپذیر برای حفظ رفقاییش به وجود آورد. در دادگاه اول که دادگاه فریب بود، چیزی عاید رژیم نشد. بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی برای بار دوم مورد محاکمه قرار گرفت. در دادگاه از مارکسیسم – لنینیسم به عنوان ایدئولوژی رهائی بخش توده ها و از " راه کارگر " به عنوان سازمان مورد اعتقادش دفاع کرد. او پس از تحمل تمامی فشارها در پاسخ به حاکم شرع که گفته بود: « فقط 5 تن از رفقاییت را معرفی کن، آزادت می‌کنیم»، با لبخند همیشگی می‌گوید: « شما ها جانی هستید» و سازش ناپذیری خود را با جانین فقیه ثابت می‌کند و به اعدام محکوم می‌شود. در شب 19 تیر 60 به بهانه ملاقات او را بیدار می‌کنند، همه می‌دانستند، ملاقاتی در بین نیست، حمید نیز از مدت ها پیش انتظار این لحظه را داشت. ساعتش را به یک هم سلولی می‌دهد، دست رفا و هم زنجیریان را به گرمی می‌فشارد و به استواری یک کمونیست در مقابل جوخه های آتش قرار می‌گیرد. پیکر مشبک او در حالی به خانواده اش تحویل داده می‌شود که آثار سوختگی سیگار بر پشت و پاهایش به وضوح دیده می‌شد.

دست چپ او کاملاً شکسته و بقیه بدن از شدت ضربات کیود بود. با چهار گلوله در سینه و یک گلوله در شقیقه به طرف مردم شهر خود بر می گشت. حکم دادستانی این بود: « نباید تشییع جنازه صورت گیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود» و با وجود کلیه فشارهایی که به عمل آوردند، پیکرش در میان انبوه اهالی و آشنایان در روستائی به نام چورکوجان بالا محله، بیرون از قبرستان مسلمانان به خاک سپرده شد. آن روز بسیاری از مردم منطقه و زحمت کشان روستائی از نزدیک شاهد پیکر سوراخ سوراخ حمید بودند، پیراهن خونین رفیق حمید، بالای سر زحمت کشان گرفته شد و آنان با اندوهی فراوان به آن خیره شدند. پرچم سرخ طبقه کارگر، نشانه همین پیراهن های خونین کمونیست ها و کارگرانی است که در نبرد بی امان با ریشه های استثمار و ستم، تا به آخر می رزمند و راه رهایی را به هر قیمت می پیمایند و تمامی زحمت کشان و ستم دیدگان، تمامی استثمار شوندهگان و محرومین جامعه نیز تنها در صورتی که زیر این پرچم رهایی بخش گرد آیند، راه رهایی خود را خواهند یافت.